

از: نصرت الله فتحی

زندگینامه

شهید

نیکنام

(محتوی مطالب زیر بنای بسیاری از حوادث
مشروطه)

غرض از تحریر:

«علاوه بر امثال امر عالی، چون عده‌ای از،
«دوستان شهرستانیم که خبر از تألیف کتاب زندگی،
«نامه شهید نیکنام دارند و شنیده‌اند که دارای،
«جنبه تحلیلی است لذا بارها خواسته‌اند بدانند که،
«بافت و برداشت سخن چگونه است و کرده و،
«تار و پود آن را بچه نحو نقشبندی کرده‌ام ؟،
«بنابر این فصلی از آنرا بعنوان مثنوی بنمونه خروار،
«تقدیم مینمایم ، امید است که پذیرفته آید ...»

نامه‌ایست از ابر مرد سیاستمدار ، مقنن ، اقتصاد دان ، جامعه شناس . در این شرح احوال بتاریخی رسیده‌ایم که مجلس شورای ملی قدرت گرفته و بهمراهی اتابک ، محمدعلیشاه را وادار کرده اند که رحیمخان چلبیانلو را در تهران حبس کند تا پسرورش از اغتشاش در اطراف تبریز دست بردارد ، همچنین سید محمدیزدی هم بازداشت شده ، نظام‌الملک بعد از ۲۰ ماه حکومت در آذربایجان معزول گردیده و برای آن که آذربایجان‌والی باجر بزه وکلادانی داشته باشد ، در تهران و کلای آذربایجان خاصه مرخومان مستشارالدوله و حاج میرزا آقا فرشی فرما نفرما را وادار کرده‌اند از وزارت عدلیه باوجود اصلاحاتی که بعمل آورده بوده است ، سرفنظر نموده بوالی گری آذر آبادگان قناعت ورزد .

نامبرده در ماه رجب ۱۳۲۵ قمری وارد تبریز شده و شروع بفعالیت کرده و با مشروطه خواهان نیز عجالاً همراهی و هم‌آهنگی کامل دارد ، او در فاصله‌ای که در تبریز هست و هنوز برای جنگ باکردها بساوجبلاغ (مهاباد) نرفته و با عثمانیها مصاف نداده است (همان مصافی که مورد تقدیر و تشویق طالبوف واقع شده بود) . در تبریز اقداماتی می‌کند و میخواهد دست باصلاحاتی بزند و از جمله تصمیم دارد «مدرسه دارالفنون» تشکیل بدهد . مرحوم ثقة‌الاسلام با خبر میشود و بر نامه مفصل خود را درده صفحه بوی میفرستد . مهم این است که آن شادروان با همه گرفتاریها و درگیری‌های اجتماعی و مذهبی که داردو درعین حال سکان انقلاب مشروطه را در دست گرفته و ناخدائی افکار انقلابیون را متعهد است ، متوجه و مترصد هر گونه خبر و هر اقدام جدید مهم است که نسبت به آن اظهار نظر نماید تا اگر مضر است مانع شود و اگر مفید است تقویت نماید ، زیرا افکار بس بلندی که در مغز وی انباشته میباشد به او اجازه نمیدهد که نا بیفا و چاه را ببیند ، و خاموش نشیند .

روی این اصل که این گونه تلاشها از نیازهای درونی اوست دست به تحریر لایحه فنی و علمی میزند که مملو از طرح‌های آموزشی و اقتصادی و تجارتي است و متضمن راه نشانیهایی ضروری و حتی ایده‌های پیشتانمیشد . او در این لایحه به والی وقت راه مینماید که چه بکند و چه نکند و در این باز آفرینی که برای کشور در بایست است چه گامهایی بردارد ، مثلاً لازم میداند بعضی تأسیس مدرسه دارالفنون به «تأسیس مکاتب ابتدائیه و اعدادیه و رشدیه صرف همت کند و تحت نظارت يك هیئت علمیه مرتب و منظم در همه مدارس بایک پروگرام رفتار نماید» مخصوصاً متذکر میشود که «معلمین مسلم با تدین و لوجلب آنها از طهران باشد برای

تدریس علم حساب ، جغرافی ، فیزیک ، شیمی ، طب بگمارند... در شصت و چند سال پیش دانستن نام علوم مزبور از ناحیه کسی که در ردیف روحانیان است شگفت انگیز می باشد و خود نشانه ای از روشندلی اوست که ظاهراً آخوند است اما قشری نیست ، در زیر عبا جسم ترقیخواه و در زیر عمامه مغز متفکرو دورنگر دارد و از این روی است که یک سروگردن از سایر هم صنفان و از دیگر ارباب عوام بلندتر و والاتر ایستاده است . او از صلابت قلم و قدرت اندیشه ای که از خود نشان میدهد راستی مفهوم «رنج و سرمستی» را در خود نمایان میسازد ، که با همه رنج و گرفتاری شادان و شتابان در راه ارائه طریق روان است ، نوشتن این جمله آن هم در آن زمان که میگوید «تأسیس یک مدرسه فلاح و زراعت خیلی لازم است» اطلاعات عمیق میخواهد و یا وضع اقتصادی مملکت را این چنین تشریح کردن از وجود متعارف بالاتر زدن است که «مملکت ما مملکت زراعتی است و ما جز خوراک و پاره جزئیات دیگر در باقی حوائج محتاج بخارجه هستیم و برای رهائی از این احتیاج سعی ها و بذل مسأله ها و تحصیل ها لازم است و اقداماتی نظیر اقدامات ژاپون و سعی چون مساعی پطر کبیر ضرورت دارد.»

در کمال صراحت و بی واغمة توضیح میدهد «همسایگان که رقبای مملکت ما هستند و اهل وطن ما را مزدور خود قرار داده اند و دائماً با بنجول خود وطن ما را خراب و ما را محتاج نان و آب نموده اند». هکذا این جملات با این واقع بینی میرساند که غوغای درونی او حاضر نیست حتی یک ساعت هم بوده باشد از تلاطم بایستد ، چرا که مردم را از خود بینی و رجال دولت را از خواب خرگوشی بیدار می کند و مینویسد «امید آنکه از خارجه کارخانه می آوریم امید باطل است زیرا دول خارجه محال است بگذارند کارخانجات عمده که مانع پیشرفت تجاری ایشان است در خاک وطن ما تأسیس شود ، اگر خود کارخانه را هم بدهند علم و فن آنرا خواهند داد» دنباله این مطلب کارخانه چینی سازی (۱) تبریز را مثال می آورد که نگذارند نضج بگیرد و بماند «سرش سر همان پولتیک تجارتی است و لا غیر» ضمناً تحصیل علوم تجارتی را توصیه می کند و مضرات بی اطلاع ماندن از آن را تشریح مینماید و تحصیل آن علم را یکی از علل پیشرفت تجارت کشور می شمارد و لازم می داند . «مادام که اصل مرض تشخیص و رفع نشود ، بمعالجه امراض کوشیدن بی فایده میباشد» ...

ناراحتی های او صورت های گوناگون بخود میگیرد که یکی از آنها اسراف و تبذیر اهالی ایران است . « از روی هوا و هوس و تفاخر بهمدیگر مرتکب آن می شویم ، کلامش

در ضد تقلید و مد پرستی اوج میگیرد و در ضمن استثمار را نشان میدهد که «نباید بتمایلات فرنگی‌ها که هر روز یکنوع ملبوس جدید النسق مزخرف اختراع میکنند و طلا و نقره ما را میبرند اعتنا کرد»، تاریخ زمان نشان میدهد که در درون سینه ارباب عایم آن امام تضاد فراوان موجود است. روزی بطرف ملت می‌آیند روز دیگر از آن رو برمی‌گردانند یا قهر می‌کنند و از شهر خارج می‌شوند و یا در خانه خود اجتماعی ترتیب داده و می‌گویند ما در مساجد نماز نخواهیم خواند تا انجمن تبریز شرایط پنجگانه ضد انقلابی ما را بپذیرد و بقول «تاریخ بلوای تبریز»: «میخواهند مشروطه نباشد»، اما ثقة الاسلام کمترین ناهم آهنگی را در افکارش بروز نمیدهد و ارشاد میکند و تجمل پرستی ایرانیان را نکوهش مینماید که «چرا مردم در آوردن بلوالات و چهل چراغ و آئینه‌های بزرگ قدما افرات مینمایند و متوجه نیستند که این کار بیشتر ناشی از هوسهای بیمفرانه متمولین و ارباب نفوذ کشور ما میباشد».

وقتی که نگارنده این لایحه را خواندم از عظمت اندیشه زودرس صاحب آن در شکفت ماندم و عجیب داشتم که آن زمان توجه برواج اتمه داخله و استعمال محصولات صنایع پدید داشته و میخواست «همه‌امکن منسوجات داخلی با قناعت و رغبت مصرف شود» در آن زمان با اندیشه‌ای مجهز است که بعدها «گاندی» بدان توسل جست و گفت کهن جامه خویش را بیبرائیم و جامه عاریتی نخواهیم. بعد از راهنمائیهای مفیدی که در لایحه خود می‌کند میرسد به مباحث ارزی و پولی و مملکت و علت تنزل پول ایرانی و عثمانی را تشریح مینماید و این تنزل پولی را با ترقی قیمت اجناس عالمانه ارتباط می‌دهد که «وقتی لیره عثمانی یکی دو تومان بود حالا که پنج تومان شده بهمان میزان سایر نرخها را ترقی داده است و این علت غالباً مرجعش به تجارت خارجی است». همینکه این دانا مرد بجدار ندانم کاری‌های پایتخت نشینان پنجه می‌کشد، ناگهان مطالب مهمی چون تورم پولی را بیرون می‌آورد و می‌گوید «هفتاد و دو پول سیاه! مگر از نتایج تورم پولی نیست؟» گاهی فکری را پرواز می‌دهد که اصولاً نمی‌بایست در محیط آن روز بکنجد، مثلاً از ازدیاد نفوس و قلت دخل و تزیاید موالید صحبت به میان می‌آورد و با پیش‌بینی عواقب وخیم آن هزینه سطح زندگی را با آن مربوط می‌سازد، همچنان احتیاجات زندگی ایرانی را ورق می‌زند و آنجا که زراعتی بودن مملکت را متذکر می‌شود از وجود آفت‌های نباتی و جلوگیری از آنرا لازم می‌شمارد و تقلیل عواید و محصولات زراعتی را «حادث از ناامنی و بی عدالتی و ظلم و استبداد بی مشرعی شناسد» و آنگاه بدادن آمار دقیق می‌پردازد «بعضی ازدهات یا خراب

است یا کم حاصل و یا دخلش با خرجش مطابقت ندارد و شکفت حسابگری می نماید که «علی کل حال مملکت ما همان مملکت سی سال قبل است و نفوس ما اضعاف نفوس سابق» در آن زمان آنگونه پیش بینی می نماید که در این زمان کشور هند مبتلای آنست . جالب ترین صحبت او حفظ جنگلها و نگاهداری بیشه ها است و علت گرانی ذغال و هیزم را بطور قابل لمس بیان میکند و توضیح می دهد.

سابق از تبریز تا بیشه قره داغ (۲) یک روز راه بود ولی مردم بر اثر جهل یا احتیاج بیشه های بدان بزرگی را تبدیل به ذغال کردند و امروز هشت روز راه است که خرج رفتن و آمدن بقیمت ذغال افزوده میشود ...

یا للمعجب ! به چنین مطالبی زمانی متوجه است که دیگران برای نوشتن يك قبالة چند سطرى محرر نگاه می داشتند و دید اجتماعیشان از نوك بینی شان تجاوز نمی کرده است بعد از این بحث علاج را اینطور تعیین می کند «باید مكاتب فلاحت تأسیس و بنذل جهد در تربیت زارع شود و کمپانیهای تشکیل گردد و معادن ذغال سنگ و سایر معادن کشف شود که متأسفانه از کثرت ظلم متروک و غالب آن از زیادی تعدی هنوز در زیر خاک مدفون است» و بعد از این سخن اظهار تعجب می کند که «سبحان الله گنج در آستین و کیسه تهی ماندن تاکی ؟ تمام جوانب ما معدن ذغال است لیکن ماروی ذغال نشسته از سرمای لرزیم و معدن سر قره داغ دست فرسود ظلم است» در میان همه این حرفها مبارزه با اهریمن را از یاد نمی برد و بهتر آن می بیند که یاد دلبران را در حدیث دیگران بجوید و سخنی را در شکل جمله معترضه به مشروطه یعنی رژیم مورد علاقه و عشق خود می کشاند و چنین می فرماید «اولین اساس مشروطه بسط بساط عدل و دادن امنیت برجان و مال مردم است» دنباله مطلب را به بحث درباره احتکار و بنکداری میرساند و بین تولید کننده و مصرف کننده بقطع شدن فاصله دلالی می پردازد تا بلکه ارزاق و ضروریات زندگی ارزاتر بدست مصرف کننده برسد و این درس اقتصاد است که يك نفر روحانی فقه و اصول خوانده بمردم و بمقامات مملکتی می دهد ، شکفتا ! در این زمینه از لزوم تسطیح جادهها و ساختن راه های شوسه قلم را بجولان می آورد تا با فراهم شدن وسایط نقلیه ارزاق و امته ارزاتر و زودتر در دسترس مردم قرار گیرد .. باز تعجب از صحبت او در مسئله سوخت و نیرو که در آن زمان تازگی دارد و کاملاً بی سابقه است .. مهمترین سخنش در وارد کردن کارخانه مادر بمفهوم (ذوب آهن امروز) است و لزوم تهیه لوازم یدکی کارخانهها ، و نیز متذکر

شدن او به لزوم لوله کشی و فراهم آوردن آب مصرفی و زراعتی است که از مطالب ذبده و ابتکار آمیز میباید ، بصراحت مینویسد «ماتاکی از کثرت جور معادن خود را پنهان نخواهیم داشت آیا وقت آن نرسیده است که زمین کنوز خود را اظهار نماید ؟ هیچ فکر نمی کنید که روزی ذغال وهیزم ما تمام شود جز استخراج ذغال سنگ چاره ای نخواهیم داشت ..» در اینجا است که پس از بحث مفصل سخنش در عین اوج پذیری ترجم آور می شود «حیف است نان خانگی ما را خارجه بپزد و خود بخورد و ته سفره را بما بمنوان تصدق یا تحکم بدهند» سپس جملات خود را اینطور ادامه می دهد که «دوب آهن از امور مهمه است زیرا آوردن کارخانجات اجری است سهل ولی دخل دادن آن محتاج طول زمان و اگر یکی از آلات آن بشکند از کار باز خواهد ماند ..»

در پایان لایحه اش که (مأسفانه آوردن عین آنرا (۳) در اینجا گنجایش نیست) فرمانفرما را با این جملات تشویق به عمل می کند « اگر حضرت اشرف امجد والاهمت فرمائید که، همت اگر سلسله جنبان شود... مور تواند که سلیمان شود، ممکن است که دیگران نیز بجوش و خروش آمده و شعله علم خس و خاشاک و مسکنت راپاک بسوزاند» .. بحث در دیگر مواد را به وقت دیگر موقوف کرده و می گویم : جای این مرد یا در دوران امیر کبیر بوده یا در دوران رضاشاه کبیر که افکار تابناکش را جامعه عمل ببوشانند . درینا که نه چونان موقعیتی بوده و نه حتی قبل از آنکه میرزا علی اکبر خان اتابک (متر نیخ ایران) او را کاملا بشناسد و یا نظراعتبار او را بسوی خود جلب کند ترور می شود و البته این شناسائی شروع شده بوده و نمایندگان آذربایجان تلاش می کرده اند که پشتوانگی تقه الاسلام را نسبت به وی جذب نمایند ، چنانکه مرحوم مستشارالدوله در یکی از نامه هایش مینویسد : «مرقومه شمارا به اتابک رساندم از حسن انشاء و ضربه فکری شما تمجید کردند با مذاکراتی که با اوشده امیدواریم هم مشروطه نفع بگیرد و هم مملکت بسعادت واقعی خود برسد» ..

۱- کارخانه چینی سازی حاج شیخ ۲- بیشه بزرگی است بنام حسنو (حسن آباد)

۳- در این مقاله ..